

انتقال سفارت واشگتن به بیت المقدس؛ تحلیل اسنادی از منظر نظام‌های حقوقی بین‌المللی و رویه آمریکا

محسن بیات^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۲۶

چکیده:

بیانیه ترامپ در مورد انتقال سفارت آمریکا به بیت‌المقدس ماهیتاً یک اقدام یکجانبه حقوقی است که دارای تعهداتی است؛ شناسایی بیت‌المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل؛ انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به بیت‌المقدس. اگر چه سفارت آمریکا به بیت‌المقدس منتقل شد اما این پرسشها هنوز مطرح هستند: آیا تعهدات یکجانبه دولت ترامپ از منظر رویه‌های سیاسی-حقوقی در سطح داخلی آمریکا و سطح بین‌المللی مشروع هستند؟ انتقال سفارت چه تأثیرات نامشروعی بر وضعیت حقوقی و سیاسی بیت‌المقدس به عنوان منطقه اشغالی خواهد داشت؟ این مقاله مبتنی بر این فرضیه است که تعهدات مندرج در اعلامیه ترامپ به خاطر مبتنی بودن بر قانونی نامشروع و متناقض، تضاد با نظام حقوقی بین‌المللی مناطق اشغالی، تناقض با رویه حقوقی آمریکا و نظام بین‌المللی حاکم بر شناسایی وضعیتهای جدید، هم از نظر داخلی و هم بین‌المللی نامشروع است. با روش تحلیل اسنادی بر اساس منابع دست اولی مانند کنوانسیون‌ها، معاهدات، قطعنامه‌های بین‌المللی که از ویژگی‌های اصالت، اعتبار، نمایندگی و معنا برخوردارند، به بررسی این فرضیه می‌پردازیم. عملی شدن انتقال سفارت به خاطر ضعف مقررات بین‌المللی نظام حقوقی حاکم بر شناسایی وضعیتهای جدید و نظام حقوقی بین‌المللی حاکم بر مناطق اشغالی، می‌تواند منجر به ضمیمه‌سازی نامشروع سرزمینی، اقدامات یکجانبه نامشروع و تداوم اشغال غیرقانونی بیت‌المقدس از سوی اسرائیل شود. از این رو، انتقال سفارت نه تنها چالشهای مهمی برای کارآمدی نظام حقوقی بین‌المللی مرتبط با بیت‌المقدس مطرح می‌کند بلکه مانع اصلی تحقق طرحهای صلح مورد حمایت غرب، خواهد شد.

واژگان اصلی: اعمال یکجانبه حقوقی، انتقال سفارت، بیت‌المقدس، نظام حقوقی اشغال، نظام حقوقی شناسایی.

مقدمه

بیت المقدس، یکی از قدیمی ترین شهرهای جهان است که در سه دین بزرگ یهودیت، مسیحیت و اسلام مکانی مقدس بوده است. نام این شهر در زبان عبری «روشلاییم» و در زبان عربی «قدس» است. در کتابهای فارسی از این شهر با سه نام «ایلیا»، «اورشلیم» (یا اورشلم) و «بیت المقدس» یاد شده است (هاکس، ۱۳۴۹: ۱۳۴).

بیت المقدس، از زمان شکل گیری جنبش صهیونیسم در سال ۱۸۹۷ میلادی و صدور بیانیه بالفور (۱۹۱۷) در حمایت از یهودی سازی سرزمین فلسطین، اهمیت زیادی برای صهیونیستها، یهودیان و همچنین فلسطینی ها داشته است. یهودی سازی بیت المقدس در ذهن برخی از رهبران صهیونیسم، آرزویی جنون آمیز شده بود؛ «تئودور هرتسل»^۱، بنیانگذار جنبش سیاسی صهیونیسم، نیم قرن قبل از به رسمیت شناختن اسرائیل در سازمان ملل (۱۹۴۸)، گفته بود: «اگر شهر اورشلیم را بگیریم، اگر هنوز زنده بودم و قدرت داشتم، هر چیزی که به مقدسات یهودیان بی ارتباط باشد از بین می برم و تمام آثار قرنهای گذشته را می سوزانم» (Herzl, 1960: 147). رهبران اسرائیلی پس از نیم قرن از تصرف بیت المقدس (۱۹۶۷)، همانند پیشینیان در مورد بیت المقدس می اندیشند؛ رووین ریولین^۲، رئیس جمهوری اسرائیل در استقبال از ترامپ گفت: «خرسندیم که بزرگترین متحد ما اهمیت اورشلیم را برای مردم یهودی به رسمیت بشناسد. اورشلیم، قلب تپنده مردم یهود است همانطوری که در سه هزار سال گذشته بوده است» (دویچه وله، ۲۲ می ۲۰۱۷). همین اهمیت باعث شد که دولت اسرائیل در مراحل مختلف این شهر را به اشغال خود درآورد.

در سال ۱۹۴۷ مجمع عمومی سازمان ملل با تصویب قطعنامه ۱۸۱، اعلام کرد که بیت المقدس برای یک دوره ده ساله تحت کنترل یک رژیم بین المللی و تحت نظارت سازمان ملل اداره شود. این طرح هیچ گاه اجرایی نشد. با پایان جنگ سال ۱۹۴۸ بخش غربی شهر به تصرف اسرائیل و بخش شرقی در تصرف اردن ماند. ارتش اسرائیل در جنگ شش روزه بخش شرقی را نیز تصرف کرد. با وجود مخالفت های جامعه جهانی، اسرائیل ساخت شهرک های یهودی نشین در بخش شرقی شهر را در سالهای گذشته ادامه داده است. طبق قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل مناطق اشغال شده در سال ۱۹۶۷ از جمله بیت المقدس شرقی، باید از نیروهای اسرائیلی تخلیه شود و سلطه اسرائیل بر این شهر غیرقانونی است (رنجبر و عابدی، ۱۳۹۵: ۷۹).

^۱ Theodor Herzl

^۲ Reuven Rivlin

در ماه ژوئیه ۱۹۸۰ کنست، مجلس اسرائیل که در بیت المقدس واقع است این شهر را پایتخت قانونی این رژیم اعلام کرد. شورای امنیت در قطعنامه ۴۷۸ در همان سال این اقدام کنست را محکوم کرد. در سال ۱۹۹۵ کنگره آمریکا قانون انتقال سفارت این کشور به بیت المقدس را تصویب کرد اما هیچ رئیس جمهوری به خاطر عدم مشروعیت بین المللی و آثار غیرقانونی آن، این مصوبه را اجرایی نکرد تا این که «دونالد ترامپ»، رئیس جمهوری آمریکا در ۶ دسامبر سال ۲۰۱۷ بیت المقدس را رسماً به عنوان پایتخت اسرائیل اعلام کرد و دستور انتقال سفارت به این شهر را داد که با اجرایی شدن آن اعتراضات زیادی در کرانه باختری و نوار غزه و حتی شهرهای مختلف جهان صورت گرفت. با این حال ترامپ در سخنانی متناقض تأکید کرده بود که رسمی شدن بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل برای آمریکا، موضع گیری کاخ سفید به نفع یکی از طرفین درگیر نیست و تصمیم نهایی درباره مرزبندی و تقسیم بیت المقدس با اسرائیل و فلسطینیان است.

پس از آن مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۱ دسامبر سال ۲۰۱۷، در قطعنامه‌ای مشابه هر اقدامی در جهت تغییر وضعیت جمعیتی، جغرافیایی و ترکیب شهر بیت المقدس را محکوم کرد و اعلام کرد که این اقدامات هیچ گونه اثر حقوقی نخواهد داشت. مجمع عمومی این اقدامات را پوچ و باطل تلقی کرد و در قطعنامه خود تأکید کرد که باید این اقدامات طبق قطعنامه‌های شورای امنیت لغو شوند. در این قطعنامه، مجمع عمومی از همه دولت‌ها خواست که مطابق با قطعنامه ۴۷۸ شورای امنیت در سال ۱۹۸۰ از اعزام هر نوع هیات و مامور دیپلماتیک به شهر بیت المقدس و از به رسمیت شناختن اقدامات مخالف با قطعنامه‌های شورای امنیت از سوی اسرائیل خودداری کنند.

در مورد تصمیم ترامپ و عملی شدن انتقال سفارت، پرسشهای زیادی مطرح هستند: آیا تعهدات یکجانبه دولت ترامپ از منظر رویه‌های سیاسی حقوقی در سطح داخلی آمریکا و سطح بین المللی مشروع و قانونی هستند؟ انتقال سفارت چه تأثیرات نامشروعی بر وضعیت حقوقی و سیاسی بیت المقدس خواهد داشت؟ این مقاله مبتنی بر این فرضیه است که تعهدات مندرج در اعلامیه ترامپ به خاطر تناقض با قانون کنگره در مورد انتقال سفارت، تضاد با نظام حقوقی بین المللی مناطق اشغالی و نظام و رویه حقوقی داخلی و بین المللی حاکم بر شناسایی وضعیتهای جدید، هم از نظر داخلی و هم بین المللی نامشروع و غیرقانونی است. در این مقاله، استدلال می‌شود که ماهیت اعلامیه رئیس جمهوری آمریکا یک اقدام یکجانبه حقوقی است که دربردارنده تعهداتی نامشروع و غیرقانونی نسبت به اسرائیل و بیت المقدس است. این تعهدات در دو سطح مورد ارزیابی قرار می‌گیرد: (۱) قوانین و رویه حقوقی آمریکا؛ در سطح داخلی اسنادی مانند قانون کنگره در

مورد انتقال سفارت به بیت المقدس (۱۹۹۵) و رویه و نظرات حقوقی غالب در کشور ایالات متحده در مورد شناسایی وضعیتهای جدید ناشی از اشغال و تجاوز محور بررسی هستند؛ ۲) قوانین و رویه‌های حقوقی بین‌المللی: در سطح بین‌المللی اسناد مرتبط با نظام حقوقی حاکم بر مناطق اشغالی و اسناد مرتبط با نظام حقوقی حاکم بر شناسایی وضعیتهای جدید محور بررسی هستند. نظام حقوقی حاکم بر مناطق اشغالی شامل اسناد حقوق بین‌الملل بشردوستانه یا حقوق جنگ، کنوانسیونهای لاهه (سالهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷)، کنوانسیون چهارم ژنو (۱۹۴۹) و پروتکل اول الحاقی آن (۱۹۷۷)، عرف بین‌المللی و قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل می‌شود، و نظام حقوقی حاکم بر شناسایی وضعیتهای جدید شامل عرف و رویه بین‌المللی و قطعنامه‌های سازمان ملل و نظریه‌های مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری^۱ در مورد شناسایی و وضعیت حقوقی بیت المقدس به عنوان یک منطقه بین‌المللی و اشغالی می‌شود.

۱. پیشینه پژوهش

بیت المقدس و جایگاه آن در منازعه فلسطین-اسرائیل موضوع بسیاری از پژوهشها و مقالات بوده است. انتقال سفارت آمریکا از تل آویو به این شهر هم از جنبه‌های زیادی مورد توجه قرار گرفته است. در مقاله «الگوی حاکم بر مناسبات امریکا و رژیم صهیونیستی» (محمدحسین جمشیدی و همکاران، ۱۳۹۸) به این انتقال توجه شده است، نگارندگان الگویی برای توجیه حمایت‌های آمریکا از اسرائیل مطرح کردند، آنها بر این باورند که در دولتهای نومحافظه کاری مانند رونالد ریگان، جرج واکر بوش و دونالد ترامپ سه عامل به ترتیب: «زمینه‌های تاریخی، فرهنگ و ارزشی مشترک»، «نفوذ لابی‌های صهیونیستی بر فرایند سیاستگذاری امریکا» و «منافع راهبردی مشترک» در حمایت آمریکا از اسرائیل نقش داشتند و مسئله انتقال سفارت را نیز در همین الگو تحلیل میکنند. نویسندگان در واقع به دنبال علل وقوع این رویداد در الگوی روابط تلآویو و واشنگتن هستند. در مقاله دیگری، «تحلیل ابعاد حقوقی تصمیم آمریکا در شناسایی بیت المقدس به عنوان پایتخت رژیم اسرائیل» (سید ابراهیم موسوی و همکاران، ۱۳۹۸) به این موضوع پرداخته شده است که اقدام دولت امریکا در به رسمیت شناختن بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل در تطابق با حقوق بین الملل چگونه قابل تحلیل و ارزیابی است. نویسندگان مقاله معتقد هستند که قواعد اخلاقی در حقوق به طور عام و حقوق بین الملل عمومی به طور خاص جایگاه فرعی و ثانوی دارند. با

^۱ International Court of Justice (ICJ)

صرف نظر از این مباحث فلسفی و مبنایی، هدف از ارتباط بین سیاست و قواعد حقوقی، تذکر این نکته است که یک تصمیم سیاسی می تواند پایه گذار ایجاد قواعد حقوقی یا تدوین قواعد موجود باشد و نیز می تواند در محدوده یا مبتنی بر قواعد حقوقی ای صورت گرفته باشد که از قبل وجود داشته اند. در مقاله مذکور، محور پژوهش این است که انتقال سفارت به عنوان یک تصمیم سیاسی چگونه بر قواعد حقوقی تاثیر خواهد گذاشت.

بخش مهمی از مقاله «سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ و بازآفرینی سیاست منطقه‌ای اسرائیل» (آزاده الفتی و فرشته بهرامی‌پور، ۱۳۹۹)، به موضوع انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس اختصاص یافته است. نویسندگان، با روش توصیفی - تحلیلی و در چارچوب نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای کپنهاگ، بر این باورند که سیاست خاورمیانه‌ای ایالت متحده آمریکا در دولت ترامپ موجب تهاجم یتشدن سیاست منطقه ای اسرائیل شده است. مقاله اقدامات ترامپ به ویژه در مورد انتقال سفارت را نمونه بارز حمایت رادیکالی از اسرائیل می‌داند که موجب تهاجمی ترشدن سیاست منطقه ای اسرائیل نسبت به جمهوری اسلامی ایران، سوریه و فلسطین و گسترش دامنه بحران در غرب آسیا و در نتیجه تنش بیشتر در منطقه خاورمیانه خواهد شد.

مقاله «انتقال سفارت آمریکا به سرزمی های اشغالی فلسطی از منظر حقوق بین الملل» (امیر مقامی و همکاران، ۱۳۹۹) نیز به موضوع انتقال سفارت پرداخته است. نگارندگان اقدام آمریکا را مغایر با تعهد بین المللی عرفی کشورها برای عدم انتقال سفارت خود از تل آویو به بیت المقدس و همچنین قطعنامه‌های شورای امنیت میدانند و هدف اصلی واشنگتن و تل آویو را بی اعتباری سازی قطعنامه‌های شورای امنیت تلقی میکنند.

اگر چه در مقالات نگاشته شده مطالب بسیار مفیدی در مورد موضوع مقاله حاضر مطرح شده است اما تاکنون موضوع انتقال سفارت با تکیه بر ماهیت حقوقی اقدام آمریکا در انتقال سفارت (به عنوان عمل یکجانبه حقوقی)، تضاد این انتقال با دو نظام حقوقی بین‌المللی (نظام حقوقی اشغال و نظام حقوقی شناسایی وضعیتهای جدید)، عرف بین‌المللی، رویه حقوقی خود دولت آمریکا و تاثیرات این انتقال بر منازعه فلسطینی - اسرائیلی به صورت جامع مورد بررسی قرار نگرفته است.

۲. چارچوب نظری

در حقوق بین الملل بر عکس حقوق داخلی، اعمال یک جانبه‌ای که به طور معمول حالت امری

داشته باشند مانند ایقاع، وقف یا وصیت، وجود ندارد. اما کشورها و رویه قضائی بین‌المللی، اعتبار اعمال حقوقی یکجانبه را در شرایط مشخصی به رسمیت شناخته است. در تضاد نبودن این اعمال با قوانین و مقررات نوشته و عرف، یکی از شروط اساسی است و هر عمل و اقدام حقوقی یکجانبه معتبر و مشروع نیست. «اعمال یکجانبه»^۱ که به طور کامل «اعمال حقوقی یکجانبه دولتها» نامیده می‌شود به عنوان نخستین مسیر نقش‌آفرینی دولتها در قاعده‌مند کردن روابط بین کشورها و ایجاد عرفها، در قرون ۱۶ تا ۱۹ میلادی بی‌بدیل بوده‌اند (گلان، ۱۳۸۶: ۱۳۴). این اعمال از زمان پیمان صلح وستفالی^۲ که در آن حاکمیت دولتهای مستقل به رسمیت شناخته شد، به عنوان منبع مهم حقوق بین‌الملل مطرح بوده است (قاسمی، ۱۳۸۹: ۱۶۷). این گونه اعمال، بر اساس بند(د) ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری در کنار نظریات اندیشمندان حقوقی و آراء قضایی و پس از منابع اصلی مانند معاهدات، عرف و اصول کلی حقوقی به عنوان منبع فرعی حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده است. از همین رو، در تضاد نبودن اعمال یکجانبه حقوقی با معاهدات، عرف و اصول کلی حقوقی امری مهم در ارزیابی مشروعیت آنها است. در دهه‌های گذشته، با افزایش معاهدات از اهمیت اعمال یکجانبه حقوقی کاسته شده اما در برخی حوزه‌ها به خاطر ضعف نظام حقوقی بین‌الملل، هنوز هم اعمال یکجانبه بی‌بدیل هستند (ضیائی، ۱۳۹۵: ۱۹۷). نقش‌آفرینی اعمال حقوقی یکجانبه دولتها و پاسخگویی و انعطاف آن به برخی نیازهای ضروری و فوری در روابط بین دول غیر قابل انکار است (مقتدر، ۱۳۹۲: ۱۶۶). اعمال یکجانبه دولتها نشأت گرفته از نظریه «حاکمیت مطلق»^۳ دولتها در برخی موضوعات است که حقوق بین‌الملل هنوز این نوع حاکمیت را در برخی حوزه‌های محدود به رسمیت می‌شناسد (گلان، ۱۳۸۶: ۱۷۷).

طرفداران مکتب «اراده‌گرایی»^۴ اعمال یکجانبه را اعمال ذهنی یا شخصی میدانند که ریشه در اراده کشورها دارند، و آثار الزام‌آوری به همراه دارند. اما این آثار به عاملین آنها محدود می‌شود. در مقابل، طرفداران مکتب «عینی‌گرایی»^۵، اعمال یکجانبه را یک منبع کامل حقوق بین‌الملل می‌دانند (ضیائی، ۱۳۸۶: ۱۷۷).

اعمال یکجانبه حقوقی در اشکال مختلف خود یا موجد حق و یا موجد تعهد برای کشور صاحب

^۱ Unilateral Acts

^۲ Westphalia

^۳ Absolute sovereignty

^۴ Voluntarism

^۵ Objectivism

اعمال است. اعراض یکجانبه کشورها از حقوق خود، اعلام یکجانبه الزام به یک تعهد و تصرف سرزمین بلاصاحب از اشکال مختلف اعمال یکجانبه حقوقی دولتها بوده‌اند که از دیرباز تکرار شده‌اند. شناسایی کشور یا وضعیتی جدید، اعلام پابندی به تعهدی خاص و «حق شرط»^۱ در معاهدات از شکل‌های مهم اعمال یکجانبه حقوقی هستند که به رغم تکرار در دوران معاصر، مورد بی‌توجهی علمی قرار گرفته‌اند. مهمترین نمونه اعمال یکجانبه حقوقی کشورها «حق شرط» است که در واقع نتیجه اعمال حق رزرو یا «تحدید تعهد» است؛ به موجب بند ۳ ماده ۲ «کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات»^۲، حق شرط اعلامیه‌ای یکجانبه از طرف دولتها است که در زمان امضاء، تصویب، قبول، تصدیق یا الحاق به یک عهدنامه صادر می‌شود که به موجب آن اثر حقوقی بعضی از مقررات عهدنامه به هنگام اجرا نسبت بدان کشور از بین برود یا تغییر کند (عمار زاده، ۱۳۶۶: ۲۰۲).

در مجموع، می‌توان گفت که اعمال یکجانبه حقوقی تنها برای عاملین آنها اثر حقوقی داشته است و مورد تعهداتی است، آنهم به شرطی که به قصد ایجاد تعهد، صادر شده باشند و نمی‌توانند به هیچ وجه برای سایر کشورها ایجاد تعهد کنند، مگر آنکه آن اعمال را قبول کرده باشند. رویه قضائی بین‌المللی در این رابطه روشن است؛ رای دیوان در قضیه آزمایشهای هسته‌ای فرانسه (دعوی استرالیا و زلاند نو علیه فرانسه) مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۷۴: «اعلامیه‌های یکجانبه‌ای که در آنها وزیران فرانسوی متعهد به متوقف کردن آزمایشهای هسته‌ای در جو شده بودند به قصد متعهد کردن فرانسه بوده است و حالت الزام آور قانونی (برای فرانسه) دارد» (حاج عابدینی، ۱۳۸۹: ۳۳).

شکی نیست که اعلامیه ترامپ در مورد انتقال سفارت این کشور از تل‌آویو به بیت‌المقدس از نظری ماهوی یک اقدام یکجانبه حقوقی است که مستلزم تعهد به سود اسرائیل است. اما این تعهدات از نظر قانون و رویه حقوقی داخل آمریکا و نظام‌های حقوقی بین‌المللی نامشروع و غیرقانونی است. اقدام یکجانبه دولت ترامپ در مورد انتقال سفارت، باید بر مبنای قوانین و مقررات برآمده از معاهدات، عرف و رویه‌های بین‌المللی مرتبط با بیت‌المقدس و همچنین قوانین و رویه‌های حقوقی کشور آمریکا همخوانی داشته باشد و گرنه، اقدامی نامشروع و غیرقانونی است. پس مسئله مهم این است که آیا اقدام یکجانبه ترامپ و مفاد آن با حقوق بین‌الملل، عرف و رویه بین‌المللی و همچنین تعهدات حقوقی و قبلی واشنگتن هماهنگ هستند؟ برای پاسخ به این پرسش در ادامه پس از بیان روش پژوهش، به واکاوی تعهدات مندرج در اعلامیه ترامپ می‌پردازیم و

^۱ Reservation

^۲ Vienna Convention on the Law of Treaties (1969)

پس از آن، این تعهدات را از منظر حقوق بین الملل، عرف و رویه بین المللی، قوانین و رویه ایالات متحده در این زمینه و همچنین وضعیت بیت المقدس (به عنوان منطقه اشغالی) از منظر حقوق بین الملل می‌سنجیم.

۳. روش پژوهش

در این مقاله از روش «تحلیل اسنادی»^۱ استفاده می‌شود که بر مطالعه هدفمند و نظامند منابع و اسناد مبتنی است و محور آن جستجوی توصیفی و تفسیری است. اما می‌توان با آن به تحلیل تبیینی نیز دست زد و پرسش‌های «چرایی» را پاسخ داد و نوعی تبیین تفسیری، و نه اثبات‌گرایانه، ارائه کرد (فسایی، ۱۳۹۴). در اجرای روش تحلیل اسنادی، مسئله مهم تعیین منابع و اسناد است که بر پایه چهار محور صورت می‌گیرد: اصالت^۲، اعتبار^۳، نمایندگی^۴ و معنی^۵ (Scott, 2006). در این مقاله تلاش شده که منابع دست اولی مانند کنوانسیون‌های بین المللی همچون کنوانسیون چهارگانه ژنو (۱۹۴۹)، کنوانسیون صلح لاهه (۱۹۰۷)، اسناد مربوط به نظرات مشورتی دیوان بین المللی دادگستری، قطعنامه‌های سازمان ملل متحد و بیانیه‌ها و قوانین کشور ایالات متحده مورد استفاده قرار گیرد. زیرا در اصالت، اعتبار و تمایز آنها تردیدی نیست.

۴. واکاوی مفاد تعهدات اعلامیه ترامپ

اعلامیه ترامپ، از نوع اعمال یکجانبه‌ای است که موجد تعهد برای کشور صاحب عمل یعنی خود آمریکاست. تعهد به این که سفارت واشنگتن در مدتی مقرر از تل‌آویو به بیت المقدس منتقل شود. برای بررسی عدم مشروعیت داخلی و بین المللی این تعهد، باید مبانی آن بررسی شود. ترامپ در سخنرانی مربوط به اعلام این تصمیم، با اشاره به مصوبه قانونی کنگره برای انتقال سفارت به بیت المقدس در ۲۳ اکتبر سال ۱۹۹۵، گفت: «در حالی که همه روسای جمهوری قبلی در این زمینه وعده انتخاباتی می‌دادند اما این قانون را اجرا نمی‌کردند امروز من این مصوبه را عملی کردم» (Guardian, December 7, 2017).

قانونی که ترامپ بر مبنای آن دستور انتقال سفارت را داد، چند بخش دارد: (۱) اورشلیم باید شهری یکپارچه باشد که هر قوم و گروه مذهبی در آن مورد حمایت قرار گیرد؛ (۲) اورشلیم باید به عنوان پایتخت

^۱ Documentary Research

^۲ Authenticity

^۳ Credibility

^۴ Representativeness

^۵ Meaning

دولت اسرائیل شناخته شود؛^۳) سفارت آمریکا باید در اورشلیم بنا شود و این مسئله باید تا ۳۱ ماه می سال ۱۹۹۹ عملی شود (Jerusalem Embassy Act, November 8, 1995). با این حال بیل کلینتون، جورج بوش و باراک اوباما با امضاء فرامینی، اجرای این قانون را هر ۶ ماه یکبار به تعویق می- انداختند (haaretz, Jun 2, 2016). ترامپ هم در ماه ژوئن سال ۲۰۱۷ برای اولین بار اجرای این قانون را به تعویق انداخت. زیرا جرد کوشنر، مشاور ترامپ و مسئول دولت او در مذاکرات صلح فلسطین- اسرائیل معتقد بود که «انتقال سفارت قبل از تثبیت روابط دولت در منطقه ممکن است تمام تلاشها در این زمینه را در نطفه خفه کند» (Landler, 2017). بر مبنای این قانون و متن اعلامیه ترامپ، می توان گفت که تصمیم ترامپ دو عنصر اصلی دارد:

۱-۴. شناسایی بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل؛

مهمترین بعد تصمیم ترامپ، شناسایی بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل بود. با این حال، وی در سخنرانی متناقضی تاکید کرد که اعلامیه او «به هیچ وجه به معنای اتخاذ موضعی خاص در مورد وضعیت نهایی این شهر نیست» (Statement by Trump on Jerusalem, December 06, 2017) همچنین در پیام وزارت خارجه آمریکا به سفارتخانه‌های خود در کشورهای اروپایی، تاکید شد که «بیت المقدس هنوز موضعی است که وضعیت نهایی آن باید بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها مشخص شود و دو طرف در مذاکرات خود حدود و ابعاد حاکمیت اسرائیل در این شهر را باید تعیین کنند» (Reuters, 7 December 2017).

رکس تیلرسون، وزیر خارجه وقت آمریکا نیز بر همین موضع متناقض تاکید داشت و اعلام کرد که تصمیم رئیس جمهوری برای انتقال سفارت، به معنای تعیین سرنوشت نهایی بیت المقدس نبوده و تعیین وضع نهایی از جمله وضعیت مرزها، بر عهده دو طرف خواهد بود تا مذاکره کنند. وی به طور ضمنی، تاکید کرد که اگر دو طرف به توافق برسند این شهر می‌تواند به دو پایتخت تبدیل شود (U.S. Department of States, December 8, 2017).

این تاکیدات اخیر مقامات آمریکایی با قانونی که ترامپ بر پایه آن تصمیم خود را مشروع اعلام کرد، در تضاد است. بر اساس قانون انتقال سفارت، «اورشلیم باید یک شهر یکپارچه باشد که به عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت شناخته شود». بنابراین تاکید مقامات واشنگتن بر این که تصمیم ترامپ به معنای رد حق فلسطینیها برای مذاکره در مورد آینده بیت المقدس و مرزها نیست، تنها یک اعلامیه سیاسی است. به عبارت دیگر تصمیم ترامپ در کنار قانون کنگره که مبنای این تصمیم اعلام

شده، به معنای به رسمیت شناختن بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل از سوی آمریکا است. این تصمیم نامشروع، از زمانی که ویژگیهای طرح صلح کوشنر فاش شد، آشکارتر گردید. زیرا در این طرح موضوع بیت المقدس شرقی از دستور کار خارج و خواسته شده که تحقیق در مورد این منطقه، حتی اگر دولت فلسطینی تشکیل شود، به تعویق بیفتد (Burns, 2019).

۲-۴. انتقال سفارت آمریکا از تل آویو به بیت المقدس؛

انتقال سفارت در حالی عملی شد که ترامپ یکبار سند تعویق اجرای قانون کنگره در همین زمینه را امضا کرده بود. تیلرسون در سال ۲۰۱۷ و پس از صدور بیانیه ترامپ در مورد انتقال سفارت، گفت که «انتقال سفارت امسال و احتمالاً سال آینده رخ نخواهد داد. اما رئیس جمهوری از ما خواسته در مسیری دقیق و پایدار حرکت کنیم تا اطمینان حاصل شود که سفارت در زودترین زمان ممکن که قادر به انجام این کار باشیم، در اورشلیم مستقر شود» (U.S Department of States, 8 December 2017). عملی شدن این تصمیم ترامپ، فلسطینیها و جهانیان را غافلگیر کرد و واکنشهای شدیدی در پی داشت که منجر به کشته و زخمی شدن دهها تن شده است (Guardian, 14 May 2018). تصمیم ترامپ برای به رسمیت شناختن بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل و عملی کردن آن، دارای اهمیت زیادی است. زیرا این تصمیم، سنت ۲۲ ساله روسای جمهوری قبلی را که انتقال سفارت را به خاطر فقدان مشروعیت بین المللی به تاخیر می انداختند تا مذاکرات صلح به توافقی بین اسرائیل و فلسطینیها برسد، شکست.

عملی شدن انتقال سفارت و به رسمیت شناختن بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل توسط دولت ترامپ، به عنوان اقدامات یکجانبه، نامشروع هستند زیرا این نوع اقدامات باید با قوانین نظامهای حقوقی بین المللی و رویه های حقوقی آمریکا که تعیین کننده وضعیت حقوقی بیت المقدس هستند، همخوانی داشته باشد. در بخش های بعدی به بررسی این مسئله می پردازیم تا روشن شود که اقدامات یکجانبه حقوقی دولت ترامپ چرا از منظر حقوق داخلی و بین المللی نامشروع هستند.

۵. نظام حقوقی مناطق اشغالی و وضعیت بیت المقدس

موضوع بیت المقدس از ۲۹ نوامبر سال ۱۹۴۷، زمانی که مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه ۱۸۱ را در مورد تقسیم سرزمینهای فلسطینی بین دو دولت مستقل تصویب کرد، آغاز شد. طبق این قطعنامه قرار شد که دولت عربی بر ۴۵ درصد و دولت یهودی بر ۵۴ درصد از این سرزمینها حاکم شود و یک درصد باقی مانده که همان شهر بیت المقدس بود به عنوان یک منطقه بین المللی محسوب شود. این قطعنامه،

بیت المقدس را جزو سرزمینهای دو دولت فلسطینی و اسرائیلی قرار نداد بلکه آن در قیمومیت سازمان ملل وارد کرد که می‌بایست زیر نظارت این سازمان اداره می‌شد (UN Resolution 181, 29 (November, 1947).

جنگ سال ۱۹۴۸ بین اسرائیل و اعراب منجر به اشغال ۷۸ درصد از کل سرزمینهای فلسطینی شد که بخش غربی بیت المقدس را هم در بر می‌گرفت. پس از این جنگ، حدود ۸۴ درصد از بیت المقدس در اشغال اسرائیل قرار گرفت. پس از آن، این بخشها تحت عنوان بیت المقدس غربی خوانده شد در حالی که ۱,۵ درصد از این منطقه بیت المقدس (۲,۲۵ کیلومتر مربع) همان بخش قدیمی شهر بود که مسجد الاقصی در آن قرار دارد. این مسجد از سال ۱۳۴۸، از کنترل نیروهای اردنی خارج شد و این وضعیت تا سال ۱۹۶۷ تداوم داشت (Sutherlin, 2008: 16).

در جنگ ۶ روزه سال ۱۹۶۷، ارتش اسرائیل بیت المقدس شرقی را که تحت کنترل نیروهای اردنی بود، به قلمرو اشغالی خود ضمیمه کرد. اسرائیل در ۲۷ ژوئن سال ۱۹۶۷، یکپارچگی دو بخش بیت المقدس را تحت حاکمیت خود اعلام کرد. در ۳۰ ژوئن سال ۱۹۸۰، اسرائیل قانونی را تحت عنوان «اصل قانونی؛ اورشلیم، پایتخت اسرائیل»^۱ تصویب کرد که شهر بیت المقدس را پایتخت ابدی اسرائیل تلقی می‌کرد (Louis and Shlaim, 2012: 12).

با وجود فشارهای بین‌المللی به اسرائیل، این دولت از طریق ساخت شهرکها و انتقال یهودیان، اقدام به یهودسازی بیت المقدس کرد. این اقدامات منجر به تحریک واکنشهای بین‌المللی شد و بارها کشورها و سازمانهای بین‌المللی بر غیرقانونی بودن اقدامات اسرائیل و ضرورت تخلیه کرانه باختری که شرق بیت المقدس را شامل می‌شد، تاکید کردند. از سال ۱۹۶۷ قطعنامه‌های زیادی از جمله قطعنامه‌های ۲۲۵۳ (۱۹۶۷)، ۲۵۳۵ (۱۹۶۹)، ۲۷۸۷ (۱۹۷۱)، ۳۲۳۷ (۱۹۷۴)، ۲۲۷۹ (۱۹۷۵)، ۳۵/۲۰۷ (۱۹۸۰) از سوی مجمع عمومی سازمان ملل تصویب شدند که بر ماهیت اشغالی کرانه باختری و بیت المقدس شرقی تاکید کردند و خواستار عقب‌نشینی ارتش یهودی از این سرزمینها شدند. در این قطعنامه‌ها، از اسرائیل خواسته شده که از اقدامات یکجانبه خود برای تغییر وضعیت اجتماعی، سیاسی و حقوقی بیت المقدس شرقی دست بردارد. همچنین در همه آنها بر حق فلسطینیها برای مبارزه به منظور اعمال حق تعیین سرنوشت خود تاکید شده است. از طرف دیگر، این قطعنامه‌ها تاکید دارند که اقدامات اسرائیل مانند شهرک‌سازی و تصویب قانون

^۱ Basic Law: Jerusalem, Capital of Israel

یکپارچگی و پایتخت تلقی کردن بیت المقدس، منجر به تغییر وضعیت حقوقی این شهر نمی شود. همچنین در قطعنامه‌های شورای امنیت بر وضعیت حقوقی شهر بیت المقدس به عنوان سرزمین اشغالی و ضرورت عقب‌نشینی اسرائیل از این سرزمین تاکید شده است. قطعنامه های ۲۴۲ (۱۹۶۷)، ۴۷۶ (۱۹۸۰)، ۴۷۸ (۱۹۸۰)، ۹۳۶ (۱۹۸۹)، ۹۰۴ (۱۹۹۴)، ۱۳۲۲ (۲۰۰۰) و ۲۳۳۴ (۲۰۱۶) تنها تعدادی از این قطعنامه‌ها هستند.

۶. نظریه مشورتی دیوان در مورد وضعیت حقوقی بیت المقدس

مجمع عمومی سازمان ملل در هشتم دسامبر ۲۰۰۳، براساس ماده ۶۹ منشور، در قطعنامه‌ای خواستار نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد بیت المقدس شد و سوال حقوقی زیر را مطرح کرده بود: «آثار حقوقی ناشی از ساخت دیوار توسط اسرائیل به عنوان قدرت اشغالگر در سرزمین‌های اشغالی فلسطین از جمله داخل و اطراف بیت المقدس بر طبق آنچه که در گزارش دبیر کل آمده و با توجه به قواعد و اصول حقوق بین‌الملل از جمله کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ و قطعنامه‌های مربوطه مصوب شورای امنیت و مجمع عمومی، چیست؟» (ICJ, Advisory Opinion, 9 July 2004).

دیوان بعد از جمع‌آوری لوایح ارسالی از سوی دولت‌ها، در زمان مقرر بررسی را آغاز کرد. دیوان اصول و قواعد حقوقی حاکم بر موضوع را بررسی و اعلام کرد: «ساخت دیوار حایل در تناقض آشکار با دو دسته از اصول و قواعد حقوق بین‌الملل، یعنی حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر، است و به منزله نادیده گرفتن منشور سازمان ملل و قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی است. لذا ساخت دیوار در سرزمین‌های اشغالی در تضاد آشکار با قواعد و اصول مسلم حقوق بین‌الملل و حقوق بنیادین ساکنان این مناطق بوده و هیچ توجیهی برای احداث دیوار که پیامدها و نتایج بدی در پی خواهد داشت، قابل پذیرش نیست» (ICJ, Advisory Opinion, 9 July 2004).

نظر دیوان در مورد آثار حقوقی ساخت دیوار در سرزمین‌های اشغالی را می‌توان اینگونه خلاصه کرد:

(۱) ساخت دیوار توسط اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین مغایر با حقوق بین‌الملل است؛ (۲) اسرائیل مکلف به خاتمه بخشیدن به نقض‌های حقوق بین‌الملل است و بایستی بناهای ساخته شده در این سرزمین را تخریب کند و مکلف به جبران خسارت وارده ناشی از ساخت دیوار در سرزمین اشغالی فلسطین است؛ (۳) کلیه دولت‌ها وظیفه دارند که احداث دیوار را به رسمیت نشناسند و هیچگونه کمک و مساعدتی به حفظ وضعیت ایجاد شده به واسطه این ساخت و ساز ننمایند؛ (۴) مجمع عمومی و شورای امنیت باید تدابیر جدیدی را برای پایان دادن به وضعیت غیرقانونی ناشی از ساخت دیوار و نظام حاکم بر آن اتخاذ نمایند (ICJ, Advisory Opinion, 9 July 2004).

همچنین دیوان اعلام کرد که کنوانسیون بین‌المللی در مورد حقوق سیاسی و مدنی، کنوانسیون بین‌المللی در مورد حقوق فرهنگی و اجتماعی، کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودکان که اسرائیل آنها را امضاء کرده، و کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو (۱۹۴۹) که اسرائیل عضو آن است و مقررات کنوانسیون صلح لاهه مربوط به سال ۱۹۰۷ که به قوانین عرفی حقوق بین‌المللی تبدیل شدند، برای اسرائیل لازم الاجرا هستند (ICJ, Advisory Opinion, 9 July 2004). دیوان بین‌المللی دادگستری در رای مشورتی خود ضمن نامشروع قلمداد کردن اقدامات اسرائیل برای تغییر واقعیت‌های جمعیت‌شناختی و جغرافیایی در سرزمین‌های اشغالی، تاکید کرد که این اقدامات نقض تعهدات حقوقی بین‌المللی است (ICJ, Advisory Opinion, 9 July 2004). این نظریه مشورتی ارزش حقوقی زیادی دارد به ویژه به خاطر اینکه نگاه حقوقی جامعی به مسئله فلسطین داشته است و مجمع عمومی در قطعنامه ۱۰/۱۵ خود در سال ۲۰۰۴ از آن حمایت کرده است (United Nations, A/RES/ES-10/15, 2 August 2004).

سازمان یونسکو هم در اکتبر سال ۲۰۱۶ در نشست خود در پاریس قطعنامه‌ای را تصویب کرد که در آن وابستگی‌های مذهبی یهودیان به مسجدالاقصی و دیوار «براق»^۱ را رد و این سازه‌ها را میراث اسلامی اعلام کرد (UNESCO Resolution, 12 October 2016). این تصمیم منجر به خروج اسرائیل و ایالات متحده در سالگرد صدور همین قطعنامه، از سازمان یونسکو شد (Reuters, 12 October 2017).

بنابراین طبق این آراء و قطعنامه‌های حقوقی نهادهای مختلف و طبق قوانین مدون و عرفی حقوق بین‌الملل، شکی نیست که وضعیت حقوقی بیت‌المقدس تحت عنوان سرزمین اشغالی قرار گرفته است. از این رو تعهدات یکجانبه دولت آمریکا در مورد انتقال سفارت به این شهر، نامشروع هستند و تجاوز به حقوق مسلم ساکنان عرب این شهر است. در واقع دولت آمریکا تعهداتی را در مورد سرزمینی قبول کرده که منطقه‌ای بین‌المللی و اشغالی از منظر حقوق بین‌الملل است و به همین علت، این تعهدات نامشروع است. انتقال سفارت که شناسایی ضمنی بیت‌المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل است، نه تنها با کنوانسیون حقوق سیاسی و مدنی، کنوانسیون حقوق فرهنگی و اجتماعی، کنوانسیون حقوق کودکان و کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو که تعهدات معاهده‌ای اسرائیل هستند، بلکه با قطعنامه‌های سازمان ملل، سازمان یونسکو و همچنین نظریه مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در تضاد است.

^۱ Al-Burak

۷. نظام حقوقی شناسایی؛ مقررات، عرف بین‌المللی و رویه آمریکا

حدود یک قرن است که حقوق بین‌الملل عرفی در مورد به رسمیت شناختن حکومتها و وضعیتهای جدید مبتنی بر این اصل است که اعمال زور و تجاوز و نقض قواعد بین‌المللی مانع از شناسایی می‌شود. نظریه «کارلوس آر. توبار»^۱، وزیر خارجه وقت اکوادور در سال ۱۹۰۷ که به «دکترین مشروعیت» هم شهره است از مبانی این اصل عرفی است. وی در مورد شناسایی حکومت‌های جدید در آمریکای جنوبی (کاستاریکا، گواتمالا، هندوراس، نیکاراگوئه، ال سالوادور) نظریه‌ای را ارایه کرد که براساس آن کشورهای مزبور متعهد شدند تا چنانچه در آینده بر اثر انقلاب یا کودتا، حکومت جدیدی در این کشورها روی کار آید، از شناسایی آن خودداری ورزند، این عدم شناسایی، حداقل تا زمانی بود که حکومت جدید، شکل قانونی بیابد. بر اساس این نظریه، دولت‌ها نباید حکومتی را که از طریق کودتای نظامی، قیام و شورش تشکیل شده باشد، به رسمیت بشناسند و یا لاقلاً پیش از اینکه حکومتی مورد تأیید و تصدیق پارلمان کشور خود واقع گردد نسبت به شناسایی آن اقدامی نکنند. در معاهدات ۱۹۰۷ و ۱۹۲۳ میان دولت‌های آمریکای مرکزی به این دکترین تصریح شده بود و این دکترین به مدت بیش از دو دهه مبنای شناسایی را در میان این کشورها تشکیل می‌داد (Barry and Weiner, 2011: 8).

نظریه رومولو بتانکور^۲ در دهه ۱۹۵۰ میلادی این اصل را فراگیرتر کرد. بنا بر نظریه رئیس‌جمهوری سابق ونزوئلا، کشورها باید از شناسایی حکومت‌ها و وضعیتهایی که از راه اعمال زور شکل می‌گیرند، خودداری کنند (Barry and Weiner, 2011: 8).

امتناع «توماس وودرو ویلسون»، رئیس‌جمهوری آمریکا از شناسایی حکومت ژنرال «ویکتوریا هورتا» که در سال ۱۹۱۱ در مکزیک قدرت را بدست گرفت، بر پایه این اصل عرفی و دکترین‌های یاد شده صورت گرفت. آمریکا تا وقتی که هورتا حکومت را به نفع ژنرال ونوستیانو کارانزا در سال ۱۹۱۵ از دست داد، از شناسایی حکومت مکزیک خودداری کرد. ویلسون اعلام کرد که آمریکا هر نوع تغییر در حکومت را به وسیله کسانی که قدرت را به خاطر منافع یا جاه‌طلبی خود به چنگ آورده‌اند، مورد شناسایی قرار نخواهد داد (Wolfensberger, 2004: 3).

در طول سالهای پس از جنگهای جهانی، رویه دولت‌های آمریکا در مورد شناسایی مبنی بر عدم شناسایی وضعیتهایی بوده که بر پایه زور و نقض مقررات حقوق بین‌الملل ایجاد شده است. هم اکنون این

^۱ Carlos R. Tobar.

^۲ Rómulo Ernesto Betancourt Bello

رویه تبدیل به یک اصل عرفی حقوق بین‌الملل شده است که مبتنی بر این منطق است که وضعیت ناشی از تجاوز، ارتکاب جنایت و نقض حقوق بین‌الملل نباید به نفع دولت نقض‌کننده به رسمیت شناخته شود. اصولاً در حقوق بین‌الملل عرفی، تاسیس یک وضعیت هم‌چون یک حکومت یا یک کشور، زمانی مشروع و به حق است که با قواعد حقوق بین‌الملل در تضاد و به ویژه در مقام نقض هیچ معاهده مهمی نباشد. این یک اصل منطقی است که هیچ کس نتواند از کار غیرقانونی خود بهره‌مند شود. می‌توان گفت که این اصل در حقوق بین‌الملل نیز مبنای عرفی پیدا کرده است که وضعیت ناشی از ارتکاب جنایت نباید به نفع دولت جنایت‌کار به رسمیت شناخته شود.

دولت آمریکا هم نقش اساسی در تکوین این رویه و تبدیل آن به اصل داشته است. مهمترین مورد تاریخی و مصداق اصل عدم شناسایی وضعیت نامشروع در هفتم ژانویه سال ۱۹۳۲ میلادی، زمانی که منطقه «منچوری» چین به وسیله ژاپن تصرف شد، رخ داد. «هانری ال استیمسون»، وزیر خارجه وقت آمریکا در یادداشتی که برای دولت‌های چین و ژاپن ارسال کرده بود، به صراحت اعلام کرد که آمریکا، هیچ معاهده یا وضعیت مغایر با تعهدات «میتاق پاریس» (کلوگ-بریاند^۱، ۲۷ آگوست ۱۹۲۸)، را که به استناد آن توسل به هرگونه جنگ تجاوزکارانه منع شده بود، به رسمیت نمی‌شناسد (Wright, 1935: 440).

در سال ۱۹۲۹ نیز جامعه ملل در قطعنامه‌ای اعلام کرد که وظیفه اعضا است که از شناسایی وضعیت یا معاهداتی که خلاف میتاق جامعه ملل یا پیمان پاریس است، اجتناب کنند (آقایی، ۱۳۷۵: ۳۶۰). بر اساس همین قطعنامه، مجمع عمومی در ۲۴ فوریه ۱۹۳۳، در قطعنامه‌ای دیگر از اعضای جامعه ملل خواست که دولت مانچوکو را به هیچ شکلی به رسمیت نشناسند (گلان، ۱۳۷۸: ۱۰۲). نظریه استیمسون مورد قبول جامعه ملل قرار گرفت و بین دو جنگ جهانی هم توسط کشورهای زیادی در مورد وضعیت‌های جدید در سرزمین‌هایی مانند «منچوکوئو»، «اتیوپی» و «چک‌اسلواکی» به کار گرفته شد. امروزه در بسیاری کشورها، تردیدی در مورد عدم شناسایی کشور جدید و یا هر وضعیت دیگری که ناشی از اعمال غیرقانونی زور باشد، وجود ندارد. ماده ۲۰ منشور «بوگوتا» (۱۹۴۸)، ماده ۲۰ منشور «بوئنوس آیرس» (۱۹۶۷)، اعلامیه مربوط به اصول حقوق بین‌الملل در زمینه روابط دوستانه و همکاری میان کشورها که در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ در مجمع عمومی سازمان ملل تصویب شد، بر عدم شناسایی وضعیت‌های ناشی از اعمال زور و تجاوز غیرقانونی تأکید دارند (بیگدلی، ۱۳۶۹: ۱۳۹).

^۱ Kellogg-Briand Pact

این رویه مبتنی بر عدم شناسایی وضعیتهای جدید ناشی از تجاوز و اشغال، در اوایل دهه ۱۹۵۰ میلادی در مورد بیت المقدس تداوم یافت. دولت وقت آمریکا در آن زمان از سیاست تقسیم بیت المقدس و بین المللی شدن آن حمایت می کرد. وزارت خارجه آمریکا در یادداشتی غیررسمی نه تنها وضعیت جدید در بیت المقدس غربی که ناشی از تصرف و اشغال اسرائیل بود را به رسمیت نشناخت بلکه به تلاش مجلس، وزارت خارجه و کابینه اسرائیل برای تغییر وضعیت این منطقه اعتراض کرد. همچنین پس از تجاوزهای سال ۱۹۶۷ اسرائیل به سرزمینهای فلسطینی، نماینده آمریکا در شورای امنیت موضع مشابهی را در پیش گرفت (Friedman, 2016). در سال ۱۹۷۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلام کرد که یکی از اصول اساسی حقوق بین الملل این است که تملک اراضی از طریق زور، غیرقانونی بوده و نباید مورد شناسایی قرار گیرد (گلان، ۱۳۷۸: ۱۰۲). شورای امنیت در مورد تاسیس غیرقانونی کشور رودزیای جنوبی، همین رویه را مورد تاکید قرار داد. این شورا وضعیت رودزیای جنوبی را مغایر با «اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود» اعلام کرد و از همه کشورها خواست تا این دولت را به رسمیت نشناسند (UN Security Council resolution 217, 1965).

دیوان بین الملل دادگستری در رای مشورتی خود، در مورد حضور ارتش آفریقای جنوبی در نامیبیا (جنوب غربی آفریقا) و نقض قطعنامه ۲۷۶ (۱۹۷۰) شورای امنیت، اعلام کرد که «هر زمان منشاء غیرقانونی بودن تشکیل یک کشور نوین ناشی از نقض قطعنامه‌های مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد در مورد نظام سرپرستی باشد، تعهد کشورها به عدم شناسایی آن کشور جدید محتمل است (بیگدلی، ۱۳۶۹: ۱۴۲).

این شورا در مورد اشغال کویت به وسیله عراق در سال ۱۹۹۰، همین رویه را تکرار کرد و در قطعنامه شماره ۶۶۱ خود، کشورها را ملزم به عدم شناسایی دولت عراقی موسوم به «دولت موقت کویت آزاد» کرد (UN Security Council resolution 661, 1990). رویه حقوقی اتحادیه عرب و اتحادیه اروپا در دهه‌های اخیر مبتنی بر عدم شناسایی وضعیتهای ناشی از اشغال در بیت المقدس بوده است. امروزه در حقوق بین الملل عرفی و رویه دولتها، تردیدی در مورد شناسایی نکردن کشور جدید یا هر وضعیتی که ناشی از اعمال غیرقانونی زور باشد، وجود ندارد. در ایجاد این عرف و رویه بین المللی، آمریکا به عنوان یکی از اعضای دائم شورای امنیت سازمان ملل نقش اساسی داشته است. این کشور در سیاست خارجی خود در موارد زیادی وضعیتهای جدید ناشی از اعمال زور و اشغال را به رسمیت نشناخته است. این در حالی که این اصل مهم حقوق بین الملل در قانون انتقال پایتخت به بیت المقدس، اعلامیه و

اقدام دولت ترامپ در این زمینه بکلی نقض شده است.

۸. یافته‌ها

مسائل حقوقی مربوط به وضعیت اشغال نظامی یکی از پیامدهای مهم جنگهای معاصر بوده که از ابتدای تدوین حقوق بین‌الملل بشردوستانه مورد توجه بوده است. هم اکنون این نظر توسط بسیاری از سازمانها و کشورها پذیرفته شده است که اشغال، عملی نامشروع است که به محض وقوع، اشغالگر و مردم سرزمین اشغال شده در نظام حقوقی خاصی تحت عنوان «نظام حقوقی اشغال» قرار می‌گیرند. این نظام حقوقی متضمن سلسله قواعد حمایتی برای مردم و کشور اشغال شده و قواعد تکلیفی برای اشغالگر است. قواعد نظام اشغال بخشی از حقوق بین‌الملل بشر دوستانه یا حقوق جنگ تلقی می‌شود (Chorley, 1945: 122). کنوانسیونها و قراردادهایی مانند مقررات لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷، کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل اول الحاقی آن (۱۹۷۷) در کنار حقوق بین‌الملل عرفی و قطعنامه‌های شورای امنیت از منابع اصلی نظام حقوقی اشغال هستند. این مجموعه قواعد، حقوق و تکالیف اشغالگر را مشخص می‌کنند که از آغاز حمله و اعمال کنترل بر مردم آن سرزمین تا زمان خاتمه اشغال لازم‌الاجرا هستند (Lubell, 2012; 319).

نظام حقوقی اشغال و قوانین بین‌المللی در مورد وضعیت اشغال نظامی یک سرزمین در مورد شهر بیت‌المقدس لازم‌الاجرا است. رعایت این قوانین بر همه دولتها الزامی است زیرا جزو هنجارهای بنیادی بین‌المللی هستند. قوانین مربوط به اشغال در حقوق بین‌الملل چندین هدف مهم را دنبال می‌کنند: (۱) نامشروع کردن عمل اشغالگری نظامی؛ (۲) ایجاد یک وضعیت عینی و موقت تحت عنوان وضعیت اشغالی؛ (۳) تعیین حقوق قدرت اشغال‌کننده؛ (۴) تعیین اقدامات بشردوستانه‌ای که قدرت اشغال‌کننده باید در رابطه با قلمرو اشغال شده و ساکنان آن انجام دهد (Lubell, 2012).

می‌توان مهمترین تأثیرات وضعیت حقوقی شهر بیت‌المقدس به عنوان یک منطقه اشغال شده بر مبنای حقوق بین‌الملل را اینگونه خلاصه کنیم:

۸-۱ غیرقانونی بودن ضمیمه‌سازی

یکی از اثرات مهم وضعیت شهر بیت‌المقدس به عنوان منطقه اشغالی از نظر حقوقی، غیرقانونی بودن ضمیمه‌سازی این منطقه توسط قدرت اشغالی است. کنترل قدرت اشغال‌گر بر مناطق اشغالی موقتی است و این قدرت هیچ حقی برای تغییر وضعیت در این مناطق را ندارد. این اصل حقوق بین‌الملل، برای دیگر

کشورها این تکلیف را ایجاد میکند که هیچ اقدامی را در زمینه ضمیمه‌سازی مناطق اشغالی به قلمرو سرزمین اصلی به رسمیت نشناسند. بر همین مبنای حقوقی بود که دولت مصر، پس از اعلام تصمیم ترامپ، پیش‌نویس قطعنامه‌ای را به شورای امنیت داد. این قطعنامه ضمن محکوم کردن اقدام اسرائیل در ضمیمه‌سازی بیت‌المقدس، اقدام ترامپ را نامشروع اعلام میکرد. این قطعنامه با وتوی آمریکا در شورای امنیت بی‌نتیجه ماند.

۸-۲. مشروع نبودن اقدامات یکجانبه

وضعیت حقوقی بیت‌المقدس به عنوان منطقه اشغالی و بین‌المللی پیامد مهم دیگری دارد؛ نامشروع بودن اقدامات یکجانبه در مورد این شهر. اقدامات دولت و پارلمانهای مختلف اسرائیل برای تصویب آیین‌نامه‌ها و قوانینی در جهت گسترش حاکمیت اداری و نظامی، یکپارچه کردن بیت‌المقدس شرقی و غربی و همچنین اعلام این شهر به عنوان پایتخت اسرائیل، همگی با وضعیت بیت‌المقدس به عنوان یک منطقه اشغال شده و بین‌المللی در تضاد هستند. از این رو تمامی این اقدامات اسرائیل از منظر حقوق بین‌الملل نامشروع قلمداد می‌شوند.

۸-۳. موقتی بودن اشغال و ضرورت اقدام در جهت پایان آن

طبق قوانین بین‌المللی و نظرات حقوقدانهای مشهور، اشغال و وصف «دولت-کشور» بودن را از کشوری که اشغال شده هرگز سلب نخواهد کرد. اشغال یک سرزمین اقدامی نامشروع و موقتی است، از همین رو به اصل دوام کشورها خدشه وارد نمی‌کند و در بافت جمعیتی سرزمین اشغال شده نیز تأثیری ندارد. اشغال نمی‌تواند موجب انتقال مالکیت سرزمینی از دولت کشور اشغال شده به دولت اشغالگر شود.

نتیجه‌گیری

اقدام یکجانبه ترامپ برای انتقال سفارت به بیت‌المقدس، مستلزم تعهداتی یکجانبه به سود اسرائیل بوده است. مسئله مهم این است که این تعهدات آثار نامشروعی هم از نظر عرف و رویه حقوقی آمریکا و هم مقررات و عرف بین‌المللی دارند. همچنین عملی شدن انتقال سفارت و صدور اعلامیه دولت ترامپ در مورد آن، بر پایه قانونی صورت گرفته‌اند که دچار تناقض درونی است و با رویه حقوقی آمریکا و حقوق و عرف بین‌المللی در تضاد است. در این مقاله برای شناخت این تعهدات به صورت دقیق اعلامیه ترامپ را واکاوی کردیم. بر مبنای اعلامیه ترامپ می‌توان گفت که تصمیم ترامپ دو عنصر اصلی داشت: (۱) شناسایی بیت‌المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل؛ (۲) انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به بیت‌المقدس.

این اعلامیه مبتنی بر «قانون سفارت بیت المقدس» (۱۹۹۵) است که خود دچار تناقض درونی است؛ زیرا از یک طرف بر به رسمیت شناختن بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل، ضرورت حفظ یکپارچگی آن و همچنین انتقال سفارت به این شهر و از طرف دیگر بر تعهد به روند صلح بر مبنای راه‌حل دو دولت مستقل، تاکید دارد. این مسیر دستیابی به صلح همان‌گونه که قطعنامه‌ها و توافقات بین‌المللی تاکید کردند، مستلزم این است که شهر بیت المقدس تا زمان دستیابی به یک توافق جامع در مورد سرزمین‌های اشغالی، به عنوان یک منطقه بین‌المللی باقی بماند. این ضرورت از سال ۱۹۴۷ تا کنون بارها در اسناد، بیانیه‌ها و قطعنامه‌های سازمانها و کشورهای مختلف مورد تاکید قرار گرفته است. بنابراین شناسایی بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل و انتقال سفارت واشنگتن از تل‌آویو به این شهر، در تضاد مستقیم با این مسئله است.

عدم مشروعیت تعهدات دولت ترامپ و انتقال سفارت از چند منظر در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت و نتایج زیر بدست آمد: ۱) تعهدات ترامپ با وضعیت حقوقی بیت المقدس به عنوان یک منطقه اشغالی بین‌المللی و قواعد برآمده از «نظام مناطق اشغالی» در تضاد است؛ ۲) این تعهدات با قواعد حقوق بین‌الملل و عرف بین‌المللی در زمینه شناسایی وضعیتهای جدید ناشی از اشغال و کاربرد زور در تضاد است؛ ۳) این تعهدات با رویه و نظریات حقوقی رایج در ایالات متحده در مورد شناسایی وضعیت‌های جدید ناشی از اعمال زور و تجاوز در تضاد است؛ ۴) این تعهدات با قطعنامه‌های سازمان ملل متحد در مورد وضعیت شهر بیت المقدس در تضاد است؛ ۵) همچنین این تعهدات با مواضع سیاسی آمریکا در مورد روند صلح مبتنی بر دو دولت در تضاد است.

تصمیم ترامپ در مورد انتقال پایتخت حاوی تعهدات نامشروعی است که از منظر حقوق بین‌الملل نمی‌تواند منجر به تغییر وضعیت حقوقی بیت المقدس به عنوان منطقه اشغالی شود. زیرا این تصمیم نقض آشکار حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق جنگ است و با مفاد کنوانسیونهای لاهه (۱۸۹۹) و (۱۹۰۷)، کنوانسیون چهارم ژنو (۱۹۴۹) و پروتکل اول الحاقی آن (۱۹۷۷) همخوانی ندارد. همچنین حقوق بین‌الملل عرفی و قطعنامه‌های شورای امنیت به عنوان منابع اصلی نظام حقوقی حاکم بر مناطق اشغالی، مشروعیت اعلامیه ترامپ و انتقال سفارت را زیر سوال می‌برند. از طرف دیگر، تعهدات مندرج در اقدام یکجانبه ترامپ، شامل شناسایی یک وضعیت جدید نامشروع و حاصل تجاوز اسرائیل در بیت المقدس است که نقض آشکار قواعد و مقررات بین‌المللی، عرف و رویه بین‌المللی، عرف و رویه سابق ایالات متحده و همچنین نظریه‌های مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری و قطعنامه‌های سازمان ملل در مورد این اقدام

یکجانبه (به رسمیت شناختن یک وضعیت جدید نامشروع) است. اگر چه ماهیت اعلامیه ترامپ و قانون مصوب کنگره، اقدام یکجانبه است اما این مفهوم به معنای نبود هیچ قواعد و مقررات و عرفی در مورد این گونه اقدامات نیست.

طبق نظام حقوقی حاکم بر مناطق اشغالی همانند شهر بیت المقدس، ضمیمه سازی در مناطق اشغالی، مشروع نبودن اقدامات یکجانبه و اقداماتی که مبتنی بر تداوم اشغال و غیرموقتی کردن آن باشند، اقداماتی غیرقانونی هستند. حال آنکه اجرای اعلامیه ترامپ و قانون مبنای آن و انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس (و شناسایی آن به عنوان پایتخت اسرائیل) به رسمیت شناختن اقدامات یکجانبه اسرائیل در راستای ضمیمه سازی و تداوم اشغال است. اقدامات دولت و پارلمانهای مختلف اسرائیل برای تصویب آیین نامه ها و قوانینی در جهت گسترش حاکمیت اداری و نظامی، یکپارچه کردن بیت المقدس شرقی و غربی تحت حاکمیت اسرائیل و همچنین اعلام این شهر به عنوان پایتخت اسرائیل، همگی با وضعیت بیت المقدس به عنوان یک منطقه اشغال شده و بین المللی در تضاد هستند. از این رو تمامی این اقدامات اسرائیل و به رسمیت شناختن آنها از سوی آمریکا از منظر حقوق بین الملل نامشروع قلمداد می شوند.

با وجود این، اعلامیه ترامپ و انتقال سفارت آمریکا به بیت المقدس، می تواند آثار سیاسی و امنیتی مهمی داشته باشد. انتقال سفارت و شناسایی بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل، در کنار شناسایی حاکمیت یهودی بر بلندهای جولان، بخشهایی از پروژه سیاسی بوده که حاکمیت سیاسی و امنیتی شهر بیت المقدس و سرزمینهای اشغالی را در اختیار اسرائیل قرار دهد و دولت آتی فلسطین سهم ناچیزی در این حاکمیت داشته باشد.

این سیاست دولت ترامپ چالش مهمی برای «نظام حقوقی حاکم بر مناطق اشغالی» و «نظام حقوقی حاکم بر شناسایی یک وضعیت جدید» در حقوق بین الملل است. به ویژه از آنجا که مقررات نظام حقوقی حاکم بر مناطق اشغالی، با فرض موقتی و کوتاه بودن اشغال تنظیم شده اند، در انطباق با اشغالهای طولانی مدتی همانند اشغال بیت المقدس چالشهای فراوانی دارند. از طرف دیگر، ضعف مقررات بین المللی نظام حقوقی حاکم بر شناسایی کشورها و وضعیتهای جدید و غلبه منافع سیاسی بر موازین حقوقی در روند شناسایی بین المللی توسط بسیاری از کشورها، می تواند آثار سیاسی انتقال سفارت را دو چندان کند. همچنین نبود یک دولت دارای حاکمیت و حکومت یکپارچه منسجم در فلسطین و فقدان شناسایی کامل این دولت از طرف بسیاری از کشورها و مجامع بین المللی بر اعمال و رعایت حقوق بین الملل در مورد سرزمینهای

اشغالی و به ویژه بیت المقدس موثر است. بررسی اصلاحات لازم در این دو نظام حقوقی و جلوگیری از این مسئله که تداوم اشغال منجر به نقض شدید مقررات بین المللی و شناساییهای نامشروع شود، موضوع مهمی است که محققان و اندیشمندان حقوق بین الملل و حقوق بشر دوستانه با آن رو برو هستند.

کتابنامه

- آقایی، سید داود (۱۳۷۵). نقش و جایگاه شورای امنیت سامان ملل متحد در نظم نوین جهانی، تهران: بیک فرهنگ.
- ساجدی، امیر (۱۳۹۶). «سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ؛ مطالعه موردی بحران سوریه و حمله موشکی آمریکا»، فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال دهم، شماره ۴۰، صص ۶۹-۹۲.
- سهرابی، محمد و جنتی احسان (۱۳۹۴). «اولویت‌های سیاست خارجی و امنیتی اسرائیل در فضای نوین منطقه‌ای»، فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال هشتم، شماره ۳۱، صص ۱۴۱-۱۷۴.
- جمشیدی، محمدحسین؛ کرمی نژاد، حسین؛ یوسفوند، محمد و بیات، محمود (۱۳۹۸). «الگوی حاکم بر مناسبات امریکا و رژیم صهیونیستی»، فصلنامه علمی آفاق امنیت، شماره چهل و دوم، صص ۹۳-۱۲۷.
- کلیار، کلود آلبر (۱۳۶۸). نهادهای روابط بین الملل، ترجمه هدایت الله فلسفی، تهران: نشر نو.
- گلان، گرهارد فن (۱۳۷۸). درآمدی بر حقوق بین الملل عمومی، جلد اول، تهران: نشر میزان.
- رنجبر، مقصود و عابدی، محمد (۱۳۹۵) «تحلیل ابعاد منطقه‌ای جنگ‌های اسرائیل با حزب الله و حماس بر مبنای رویکرد موازنه قدرت»، پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، دوره ۶، شماره ۳، ۷۷-۹۹.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۶۹). حقوق بین الملل عمومی، چاپ پنجم، تهران: چاپ گلشن.
- مقامی، امیر؛ ملت، محمدرضا و انس نژاد، مسعود (۱۳۹۹). «انتقال سفارت آمریکا به سرزمی های اشغالی فلسطی از منظر حقوق بین الملل»، فصلنامه مطالعات حقوقی، دوره دهم، شماره سوم، صص ۱۹۵-۲۲۵.

موسوی، سیدمحمد؛ توتی، حسینعلی و موسوی سیدمحمدرضا (۱۳۹۱) «تحولات انقلابی مصر و جایگاه رژیم صهیونیستی در منطقه»، فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، دوره ۲، شماره

(۳)، صص ۸۷-۱۱۱

هاکس، جیمز (۱۳۴۹). قاموس کتاب مقدس، چاپ دوم، تهران: طهوری.

Burns William J., (2019), Trump's "Deal of Century" for Arab-Israeli Peace is doomed by Delusions, Washington Post Journal, p.1-4.

Ben-Naftali, Orna and Shany, Yuval, (2004) 'Living in denial: the application of human rights in the Occupied Territories', Israel Law Review, Vol. 37, No. 1, 17-118.

Chorley, R. S. T. (1945) "Military Occupation and the Rule of Law", *The Modern Law Review*, Vol. 8, No. 3, 119-130.

Friedman, Lara (2016) US Presidents, the UN Security Council, & Resolutions Critical of Israel: This Historical Record, 1967-Present. Americans for Peace Now. Available at: <https://peacenow.org/WP/wp-content/uploads/US-Israel-UNSCRs-1967-present.pdf>

Herzl, T. and Raphael Patai (1960) *The Complete Diaries of Theodor Herzl*, New York: Herzl Press.

Gurdian, "Israeli forces kill dozens of Palestinians in protests as US embassy opens in Jerusalem – as it happened", 14 May 2019. Available at: <https://www.theguardian.com/world/live/2018/may/14/israeli-troops-kill-palestinians-protesting-against-us-embassy-move-to-jerusalem-live-updates>

International Court of Justice (2004) "Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory". Available at: <https://www.icj-cij.org/files/case-related/131/131-20040709-ADV-01-00-SEN.pdf>

Landler, Mark (2017) "For Trump, an Embassy in Jerusalem Is a Political Decision, Not a Diplomatic One", Dec. 6, 2017. Available at: <https://www.nytimes.com/2017/12/06/us/politics/trump-embassy-jerusalem-israel.html?hp&action=click&pgtype=Homepage&clickSource=story-heading&module=first-column-region®ion=top-news&WT.nav=top>

Lubell, Noam, (2012) "Human rights obligations in military occupation", *International Review of the Red Cross*, Volume 94, Number 885, 317-337

Mohammed, Arshad, (2017) "Exclusive: U.S. asks Israel to restrain response to Jerusalem move – document", Available at: <https://uk.reuters.com/article/uk-usa-trump-israel-document/exclusive-u-s-asks-israel-to-restrain-response-to-jerusalem-move-document-idUKKBN1E106T>

- Morris, Benny (2008) 1948: The First Arab-Israeli War, Yale: Yale University Press.
- Peter Beaumont (2017) “Trump's recognition of Jerusalem as Israel capital sparks West Bank clashes”, the Guardian, December 7, 2017. Available at: <https://www.theguardian.com/world/2017/dec/07/jerusalem-un-security-council-us-recognition-jerusalem-donald-trump-israel-capital>
- Pavone, Tom (2011) International Law Outline, New York: Wolters Kluwer, Available at: https://scholar.princeton.edu/sites/default/files/tpavone/files/international_law_outline_based_on_carter_weiner_2011.pdf
- The White House, Office of the Press Secretary (2017) Statement by President Trump on Jerusalem,” December 06, 2017, <https://www.whitehouse.gov/the-press-office/2017/12/06/statement-president-trump-jerusalem>
- The Secretary of State to the Ambassador in Japan (1932) “The Stimson Doctrine”, Available at: https://ay1214.moodle.wisc.edu/prod/pluginfile.php/204497/mod_book/chapter/210/Lecture07/stimsondoctrine.pdf
- UNESCO(2016) “Occupied Palestine”, Executive Board, Programme and External Relations Commission, Available at: <http://unesdoc.unesco.org/images/0024/002462/246215e.pdf>
- UN Security Council, Security Council resolution 217 (1965) Southern Rhodesia, 20 November, Available at: <http://www.refworld.org/docid/3b00f20f78.html>
- U.S Congress (1995) Jerusalem Embassy Act Of 1995”, Available at: <https://www.congress.gov/104/plaws/publ45/PLAW-104publ45.pdf>
- U.S Department of States (2017) “Remarks With French Foreign Minister Jean-Yves Le Drian”, December 8, 2017, at: <https://www.state.gov/secretary/remarks/2017/12/276384.htm>
- U.S Department of States (2017) “Remarks with French Foreign Minister Jean-Yves Le Drian”, December 8, 2017, Available at: <https://www.state.gov/secretary/remarks/2017/12/276384.htm>
- United Nations, (2016) “Israel’s Settlements Have No Legal Validity, Constitute Flagrant Violation of International Law, Security Council Reaffirms,”, December 23, 2016, Available at: <https://www.un.org/press/en/2016/sc12657.doc.htm>
- United Nations (1967) “UN Resolutions 242 (1967) and 338 (1973)” Available at: <https://unispal.un.org/DPA/DPR/unispal.nsf/0/7D35E1F729DF491C85256EE700686136>

United Nations (2004) "Resolution adopted by the General Assembly A/RES/ES-10/15", 2 August 2004', Available at: https://ecf.org.il/media_items/318

Wright, Quincy (1953) "The Legal Foundation of the Stimson Doctrine". Pacific Affairs 8 (4), University of British Columbia: 439-46.